



بخش آموزش رسانه تفریحی سنتر

کلیک کنید  www.tafrihicenter.ir/edu

 نمونه سوال  گام به گام

 امتحان نهایی  جزوه

 دانلود آزمون های آزمایشی

متوسطه اول : هفتم ... هشتم ... نهم

متوسطه دوم : دهم ... یازدهم ... دوازدهم

www.tafrihicenter.ir

درس هفتم

باران محبت

حق تعالی چون اصناف موجودات می آفرید، وسایط گوناگون در حرمت تمام، بر کار کرد. چون کار به خلقت آدم رسید، گفت: «انی خالق بشرأ من طين» خانه آب و گل آدم، من می سازم. جمعی را متنبه شد، گفتند: «نه همه تو ساخته ای؟»
گفت: «اینها اختصاص دیگر هست که این راه خودی خود می سازم بی واسطه، که در انج معرفت تعییه خواهم کرد.
پس جبرئیل را بفرمود که: «برو از روی زمین یک مشت خاک بردار و بیاور.» جبرئیل - علیه السلام - برفت؛ خواست که یک مشت خاک بردارد. خاک گفت: «ای جبرئیل چه می کنی؟»
گفت: «تو راه حضرت می برم که از تو خلقتی می آفریند.»
خاک سوگند برداد به عزت و ذوالجلالی حق که مرا مبر که من طاقت قرب ندارم و تاب آن نیارم. من نهایت بعد اختیار کردم. که قربت را خطر بسیار است.

قلمرو زبانی:

اصناف: انواع / وسایط: واسطه ها. جمع وسیطه / بر کار کرد: استفاده کرد / انی خالق بشرأ من طين: من بشری از خاک می آفرینم / مُتنبه: نامعلوم، در اشتباه / این راه خودی خود می سازم بی واسطه این را تنها و تنها به دست خود و بی واسطه می سازم. / تعییه خواهم کرد: آماده خواهم کرد / ذوالجلالی: صاحب بزرگی / قُرب: نزدیکی / بُعد: دوری. / را: فک اضافه؛ خطر قربت بسیار است

قلمرو ادبی:

تضمین: «انی خالق بشرأ من طين» / مراعات نظیر: آب، گل / استعاره: خانه آدم استعاره از جسم / تشبیه: گنج معرفت /

جبرئیل چون ذکر سوگند شنید، به حضرت بازگشت گفت: «خداوند، تو دانستی. خاک تن در نمی دهد.» میکائیل را فرمود: «تو برو.» او برفت؛ همچنین سوگند برداد. اسرافیل را فرمود: «تو برو.» او برفت؛ همچنین سوگند برداد؛ بازگشت. حق تعالی عزرائیل را بفرمود: «برو، اگر به طوع و رغبت نیاید، به اکراه و اجبار برگیر و بیاور.»
عزرائیل بیامد و به قهر یک قبضه خاک از روی جلدی زمین برگرفت. بیاورد. آن خاک را میان مکّه و طائف فرو کرد. عشق حالی دوا به می آمد.

قلمرو زبانی:

تن در نمی دهد: قبول نمی کند / طوع: فرمان بردن / اکراه: زور، فشار، ناپسند داشتن / قبضه: آنچه با انگشتان یا مشت گیرند، یک مشت از هر چیز / دوا سبه می آمد: به سرعت و با شوق می آمد /

جملگی ملائکه را در آن حالت، انگشت تعجب در دندان تحسیر باند که آیا این چه سراسر است که خاک ذلیل را از حضرت عزت به چندین اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری، با حضرت عزت و کبریایی، چندین ناز می کند و با این همه، حضرت غنا، دیگری را به جای او خواند و این سربادگیری در میان نهاد.

قلمرو زبانی :

جملگی : همه / انگشت تعجب در دندان ماندن : حیرت کردن / اعزاز : عزیز داشتن / کبریا : عظمت ، بزرگی / غنا : بی نیازی
قلمرو ادبی :

کنایه : انگشت تعجب در دندان ماندن

الطاف الوهیت و حکمت ربوبیت به سیر ملائکه فرو می گفت : « انی اعلم ما لا تعلمون . » شما چه دانید که ما را با این مشی حاک ، چه کاره از ازل تا ابد پیش است ؟ معزورید که شما را سروکار با عشق نبوده است . روزی چند صبر کنید تا من بر این یک مشت خاک ، دستکاری قدرت بنمایم ، تا شما در این آینه نقش های بوقلمون ببینید . اول نقش ، آن باشد که همه را سجده او باید کرد .
پس از ابر کرم ، باران محبت بر خاک آدم بارید و خاک را گل کرد و به یقین قدرت در گل از گل دل کرد و عشق تیجه محبت اوست .

قلمرو زبانی :

الوهیت : الهی بودن / ربوبیت : خداوندی / به سیر ملائکه می گفت : به دل فرشتگان الهام می کرد / انی اعلم ما لا تعلمون : من چیزی می دانم که شما نمی دانید / ازل : زمان بی آغاز / ابد : زمان بی انتها / شما را سروکار با عشق نبوده است . : « را » فک اضافه ، سروکار شما با عشق نبوده است / روزی چند : چند روز اندک / دستکاری قدرت بنمایم : قدرت نمایی کنم / در این آینه : جسم انسان / بوقلمون : رنگارنگ / همه را سجده او باید کرد : سجده ی همه بر او واجب خواهد شد . / همه را سجده : فک اضافه (سجده همه)

قلمرو ادبی :

تضمین : انی اعلم ما لا تعلمون . / استعاره : آینه . / تشبیه : ابر کرم ، باران محبت / استعاره : ید قدرت (قدرت مانند موجودی است که دست دارد) جناس : گل ، دل / تکرار : دل

از شبنم عشق خاک آدم گل شد صد قند و شور در جهان حاصل شد
سره نشتر عشق بر رک روح زدند یک قطره فرو چکید و نامش دل شد

قلمرو زبانی :

نشتر : نیشتر ، آلت فلزی نوک تیز

قلمرو ادبی :

تشبیه : شبنم عشق / تشبیه : سرنشتر عشق / استعاره : رگ روح / تشبیه : دل مانند قطره کوچک است /

قلمرو فکری :

خاک وجود آدمی را با شبنم عشق در آمیخته اند (عشق با وجود آدمی عجین شده است) ، شور و غوغایی در جهان برپا شد . از آمیخته شدن عشق با روح آدمی قطره ای کوچک و با ارزش به نام دل به وجود آمد که محل تجلی انوار خداوندی است .

حله ، در آن حالت متعجب و ارمی نگریشند که حضرت جلّت به خداوندی خویش ، « آب و گل آدم ، چهل بار در تصرف می کرد . و در حُرّه از آن گل ، دلی تعبیه می کرد و آن را به نظر عنایت ، پرورش می داد و حکمت با ملائکه می گفت : « شما گل نمکید ، دل نگريد . »

قلمرو زبانی :

آب و گل آدم : جسم آدم / تصرف می کرد : قدرت نمایی می کرد / تعبیه می کرد : آماده می کرد /

قلمرو ادبی :

تشبیه : نظر عنایت (می توان استعاره هم در نظر گرفت)

کر من نظري به سنگ بر، بگمارم از سنگ، دلي سوخته: سرون آرم
ليخبا عشق مکلوس کس دود، اکس معشوق خواهد که از و بکزيند، او به هزار دست در دانش آويند. آن چه بود که اول مي کره نختي و اين چيست که امروز
درمي آويني؟
- آن روز گل بودم، مي کره نختم، امروز همه دل شدم، درمي آوينم.

قلمرو زباني :

به سنگ بر : آوردن دو حرف اضافه براي يک متمم / نظر بگمارم : نظر کنم / دلي سوخته : دلي عاشق .
همه دل شدم : سراپا عاشق شدم / در آويند : متوسل مي شود

قلمرو ادبي:

تشخيص: نظر را به منصوب کنم / کنايه : دلي سوخته آوردن .

قلمرو فکري:

اگر من به نظر عنایت بر سنگ بنگرم ، از همان سنگ، انساني عاشق خلق مي کنم.

همچنين، هر لحظه از خزائن غيب، کوهری، در نهاد او تعبيه مي کردند، تا هر چه از نفایس خزائن غيب بود، جمله در آب و گل آدم، دفین کردند. چون نوبت به دل
رسید، گل در دل را از بهشت بیاوردند و به آب حیات ابدی سرشتند و به آفتاب نظر سپردند.

چون کار دل به این کمال رسید، کوهری بود و خزانه غيب که آن را از نظر خازنان پنهان داشته بود. فرمود که آن را بهیچ خزانه لایق نیست، الا حضرت ما یا دل آدم.

قلمرو زباني :

خزاین : گنجینه ، جمع خزانه / نهاد : وجود / تعبيه مي کردند : قرار مي دادند / نفایس : چیزهای گرانبها ، جمع نفیسه /
سرشتن : مخلوط کردن ، خمیر کردن / آن را هیچ خزانه لایق نیست : « را » فک اضافه ، هیچ خزانه لایق آن نیست.

قلمرو ادبي:

استعاره : « گوهر » استعاره از « عشق » / تشبيه : آفتاب نظر /

آن چه بود؟ کوهر محبت بود که در صدف امانت معرفت تعبيه کرده بودند، و بر ملک و ملکوت عرضه داشته، بهیچ کس استحقاق خزانگی و خزانه داری
آن کوهر نیافته. خزانگی آن را دل آدم لایق بود و به خزانه داری آن، جان آدم شایسته بود.

ملایک مقرب، بهیچ کس آدم را نمی شناختند. یک به یک بر آدم می گذشتند و می گفتند: « آیا این چه نقش عجیبی است که می نگارند؟ »

آدم به زیر لب آهسته می گفت: « اکس شمار منی شناید، من شمار می شناسم، باشد تا من، اسامی شمار یک به یک بر شمارم. »

قلمرو زباني :

ملک : عالم ماده / ملکوت : عالم فرشتگان / استحقاق : شایستگی / خزانگی آن را دل آدم لایق بود : « را » فک اضافه، دل آدم لایق
خزانگی آن بود.

قلمرو ادبي:

استعاره : آن گوهر استعاره از عشق / تشبيه : گوهر محبت

و خدايي که در اين نزدیکی است / لای این شب بوی پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

هر چند که ملایکه در او نظری کردند، نمی دانستند که این چه مجموعه ای است تا ابلیس بر تلبیس که کرد او طواف می کرد. چون ابلیس، کرد آدم بر آمد، هر چیز را که بدید، دانست که چیست، اما چون به دل رسید، دل را بر مثال کوشی یافت. هر چند که کوشید که راهی یابد تا به درون دل رود، هیچ راه نیافت. ابلیس با خود گفت: «هر چه دیدم، سهل بود. کار مثل این جاست. اگر ما را آفتی رسد از این شخص، از این موضع تواند بود و اگر حق تعالی را با این قالب، سرو کاری خواهد بود، در این موضع تواند بود.» با صد هزار اندیشه نومید از دل بازگشت. ابلیس را چون در دل آدم باز نداشت، مردود همه جهان گشت.

قلمرو زبانی:

تلبیس: نیرنگ / طواف: دور چیزی گشتن / کوشک: قصر / آفت: آسیب، زیان / قالب: کالبد، جسم / موضع: جایگاه / بار ندادند: اجازه ورود ندادند / مردود: رانده شده

مرصادالعباد مِنَ الْمَبْدِأِ إِلَى الْمَعَادِ، نجم الدین رازی (معروف به نجم دایه)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱- معنای واژه های مشخص شده را بنویسید:

- تا در تحصیل فضل ادب، رغبتی صادق نباشد، این منزلت نتوان یافت. کلیله و دمنه رغبت: میل، علاقه منزلت: جایگاه

- ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست در حضرت کریم، تمنّا چه حاجت است. حافظ حضرت: حضور

- نانم افزود و آبرویم کاست بینوایی به از مذلت خواست سعدی مذلت: خواری

۲- با دقت و توجه به جدول زیر، شکلها و جایگاه همزه را در کلمات فارسی بهتر بشناسیم:

شکل همزه	ا	آ	أ	ؤ	ئ
جای همزه	آغازی	پایانی	میانی و پایانی	میانی و پایانی	میانی و پایانی
مثال	ابر اراده اجرت	جزء شیء	آسان الآن ماربوأ	رأفت مبدأ رؤیا مؤلف لؤلؤ	هیئت متلألئ

- اکنون برای کاربرد شکل های مختلف همزه، شش واژه مناسب بیابید و بنویسید.

۳- در بند پایانی درس، جمله های مرکب و پیوندهای وابسته ساز را مشخص کنید. حروف ربط وابسته ساز: اگر، چون

قلمرو ادبی

۱- عبارت زیر را از دید آرایه های ادبی بررسی کنید:

پس ابر کرم، باران رحمت بر خاک آدم بارید و خاک را گِل کرد و به ید قدرت در گِل از گِل، دل کرد.
تشبیه: ابر کرم، باران رحمت / تلمیح: باران، بارید / حاک، گِل / جناس: گِل، گِل / تکرار: گِل / استعاره: ید قدرت

۲- در بیت زیر «استعاره» را مشخص کنید و آن را بررسی نمایید.

سر نشتر عشق بر رگ روح زدند / یک قطره فرو چکید و نامش دل شد.
رگ روح: روح مانند موجودی است که رگ دارد

۳- برای هر مفهوم زیر، از متن درس، معادل کنایی بیابید و بنویسید:

- نپذیرفتن (بار ندادن)

- متوسل شدن (در آویزد)

- شتاب داشتن (دو سه آمدن)

قلمرو فکری

۱- در عبارت های زیر مقصود از قسمت های مشخص شده را چیست؟

الف) شما در این آینه ، نقش های بوقلمون ببینید. جسم انسان

ب) هر لحظه ، از خزاین غیب ، گوهری ، در نهاد او تعبیه می کردند. عشق

پ) حکمت ربوبیت به سرّ ملائکه فرو می گفت : قلب

۲) هر بیت ، با کدام قسمت از متن درس تناسب مفهومی دارد؟

- ناز و نیاز تو ، شد همه دلپذیر من تا ز تو دلپذیر شد ، هستی ناگزیر من حسین منزوی

آیا این چه سراسر است که خاک ذلیل را از حضرت عزّت به چیدن اعزاز می خوانند و خاک در کمال مذلت و خواری ، با حضرت عزّت و کبریائی ، چیدن ناز می کند.

- نیست جانش محرم اسرار عشق هر که را در جان ، غم جانانه نیست خواجوی کرمانی

معذورید که شمارا سرکار با عشق نبوده است.

- تو ز قرآن ، ای پسر ، ظاهر مبین دیو آدم را نبیند غیر طین مولوی

شماره گل مکرید در دل مکرید.

۳- در باره ارتباط معنایی آیات شریفه زیر و متن درس توضیح دهید:

الف) وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا (همه نام ها را به آدم آموخت.)

ب) إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا. (۷۲ ، احزاب)

(ما امانت را بر آسمان ها و زمین و کوه ها عرضه کردیم ؛ پس ، از پذیرفتن و حمل آن خودداری کردند و از آن هراسناک بودند و

انسان ، آن را بر دوش کشید. به درستی که او ستمگر و نادان بود.)

شعر خواني

آفتاب حُسن

۱- بنمائي رخ که باغ و گلستانم آرزوست بکشاي لب که قند فراوانم آرزوست

قلمرو زباني:

که : زيرا که ، به دليل اينکه / م : جهش ضمير ، باغ و گلستان آرزوي من است /

قلمرو ادبي:

تشبيه : رخ يار مانند باغ و گلستان است ؛ سخن معشوق مانند قند شيرين است / گلستان : نماد خوشحالي و شادابي / حس آميزي : سخن شيرين

قلمرو فکري:

آرزوي ديدن چهره زيباي تو را دارم ، آرزوي شنيدن سخنان شيرين تو را دارم

۲- اي آفتاب حسن برون آدمي ز ابر کان چهره مُشعشع تابانم آرزوست

قلمرو زباني:

مشعشع : درخشان و تابان / آفتاب حُسن : منظور شمس تبريزي است / دمى : لحظه اي /

قلمرو ادبي:

تشبيه : آفتاب حسن (حسن مانند آفتابي است که مي درخشد) / استعاره : آفتاب حسن استعاره از شمس تبريزي / مراعات نظير: آفتاب ، تابان ، ابر ،

قلمرو فکري:

اي مظهر زيبايي لحظه اي آن چهره درخشانت را نشان بده چرا که آرزوي ديدن آن چهره تابان را دارم

۳- کفتي ز ناز «ميش مرنجان مرا برو» آن گفت که: «ميش مرنجانم» آرزوست

قلمرو زباني:

ز ناز : از روی ناز / ت : در « گفتنت » مضاف اليه است « گفتن تو »

قلمرو فکري:

از روی ناز گفتي مرا بيش از اين ميآزار ، باز دلم مي خواهد که آن سخن را از دهان تو بشنوم

۴- زين همراهن ست عناصر دلم گرفت شير خداورستم دستانم آرزوست

قلمرو زباني:

همرهاي : واژه اي « وندی » است (هم + ره + ان) / سست عناصر: ضعيف و تنبل، زبون، بي درد / شير خدا : حضرت علي (ع) / رستم دستان : رستم پسر زال ، « دستان » لقب زال است /

قلمرو ادبي:

تلميح

قلمرو ادبي:

از افراد بي درد و ناتوان دلم گرفته است آرزوي همراهي شير خدا و رستم را دارم

۵- دي شنج با چراغ هي گشت کرد شهر کز ديو و دلو لم و انانم آرزوست

قلمرو زباني:

دي : ديروز / شيخ : اين شيخ ، همان ديوژن يا ديوجانس (Diogene) (۳۲۳-۴۰۴ ق.م) است . در بي اعتنايي او به مردم گفته اند : وقتي او راديدند روز با فانوس روشن مي گرديد ، سبب پرسيدند ، گفت : « انسان مي جويم » در باره او حكايات زيادي گفته اند.

و خدايي که در اين نزديکي است / لای اين شب بوی پای آن کج بلند...

احمد رمضان زاده

و نیز وقتی ابناء وطنش او را تبعید کردند، کسی به طعن گفت : « همشهریان، تو را از شهر راندند » گفت : « نه چنین است، من آنها را در شهر گذاشتم ». / دد : حیوان وحشی /

قلمرو ادبی :

تلمیح

قلمرو فکری :

دیروز شیخ دیو جانس ، در روز روشن ، در شهر ، با چراغ می گشت و می گفت: از دیو و حیوان آزرده شده ام به دنبال انسان هستم.

۶- گفتند: «یافت می نشود حتماً» گفت: «آن که یافت می نشود آنم آرزوست»

قلمرو زبانی :

یافت می نمی شود: یافت نمی شود /

قلمرو فکری :

به او گفتند: بیهوده تلاش نکن ، آن کسی را که به دنبالش هستی پیدا نمی کنی. ما تلاش کردیم اما نشد. گفت : آن کسی که پیدا نمی شود آرزوی او را دارم.

۷- پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست آن آشکار صنعت پنهانم آرزوست

قلمرو زبانی :

آشکار صنعت پنهان : آن خدایی که آثار صنع او آشکار است و خود از دیده ها پنهان است. /

قلمرو فکری :

خداوند همه دنیا را به وجود آورده است ، و از دیده ها پنهان است ، آرزوی رسیدن به او را دارم.

غزلیات شمس ، جلال الدین محمد مولوی

درک و دریافت

۱- بیت های سوم و ششم را از نظر خوانش و توجه به ایستگاههای آوایی بررسی کنید.

۲- در باره دنیای آرمانی شاعر توضیح دهید.